



پژوهشگاه ملی ادبیات و مطالعات فرهنگی
مجله علمی ادبیات و مطالعات فرهنگی

مقالات

ساختار بیان در ادبیات داستانی

معیارهای داستان کوتاه

کاربردهای علم بیان در ادبیات داستانی

سا



مقدمه:

صورت بیان هنری است. از این منظر میان بیان، در ادبیات و دیگر هنرها نظیر نقاشی و مجسمه سازی (که دارای ماده های بیانی مختلفند) تفاوتی نیست. مقصود از بیان، صورتی است که در هنرها (حوزه های گوناگون هنر) موجب شکوفایی معنا (زیبایی حقیقی یا موضوع) می گردد. بیان، ساختار محسوس

شناخت صورت و محتوایی از اساسی ترین عواملی است که در هنر منجر به بیانی شفاف و بدون حشو و زائده خواهد شد. شناخت ساختار بیان^(۱) در حوزه های گوناگون هنر مانند ادبیات، موسیقی، نقاشی و مجسمه سازی و هنرهای نمایشی از ضروریاتی است که غفلت از آن موجب اختلال در

عوامل متشکله ای است که در هر یک از حوزه های هنر بنا به ماده ای که بیان در شکل گیری به آن نیاز دارد، به وحدت می رسد و مقصود هنرمند در بیان هنری به تحقق می پیوندد. تفاوت بیان هنری با دیگر بیان ها در ایجاد زیبایی در ماده یا مواد بیانی است. چنانچه زیبایی در لفظ به عنوان ماده بیان ادبی منجر به زیبایی در توصیف گردد، بیان هنرمند (داستان نویسنده و ادیب و شاعر) از سایر بیان ها (مانند محاورات معمول) ممتاز خواهد شد.

عدم شناخت ظرف و مظهر در هنر، در بیان هنرمند مشکلات عدیده ای ایجاد خواهد کرد. زیرا هنر، محسوس و دارای صورت خارجی است. این صورت بر حسب ظرف بیانی خود با یکدیگر متفاوتند و این تفاوت ناشی از عوامل متشکله ظرف و چگونگی ظهور مظهر در ظرف بیانی است. بیان در هنر، مساوی صورت و تحقق مفاهیم در قالب محسوس است. بیان موجب ظهور معنا است؛ ظهور عنصر زیبایی در بیان، هنر را ایجاد می کند، و به عبارتی دیگر بیان زیبا یا زیبایی در بیان، هنر است. مفاهیم و موضوعات، اهم از حالات و کیفیات نفسانی یا روایات و داستان ها که انتزاع ذهن از عالم خارجند خصوصیات دارند که شناخت آن خصوصیات

استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی در مقاله «ادراکات اعتباری»^(۲) نکات بسیار عمیق و بدیهی را طرح می فرمایند که بخش هایی از آن بنیان های اصلی بحث درباره ساختار بیان، در ادبیات داستانی را تشکیل می دهد. گزیده ای از نظریات ایشان به شرح ذیل است.

حافظ گوید:

ماهی چو تو آسمان ندارد
سروی چو تو بوستان ندارد
فردوسی گوید:

دو نیزه دو بازو دو مرد دلیر
یکی ازدها و یکی نره شیر

ناچار از این شعرهای بزمی و رزمی تاکنون هزارها شنیده اید که شعرا یک موضوع بزمی را از گل و سبزه و بهار می و مطرب و معشوقه یا یک موضوع رزمی را از مردان سلحشور و دلاوران رزمجو و صحنه های جنگی با دست مشاطه خیال آرایش داده و در حجله دل به کرسی مهر نشانیده یا در جلگه هولناک پنداری پیشتازی نموده اند. و البته می دانیم که این سلیقه تنها به شعر و شعرا اختصاص ندارد. در نثر نیز قابل اجرا است و همه مان کم و بیش همین سلیقه را با غریزه تخیل

علیرضا نوروزی طلب

ساختار بیان در ادبیات داستانی

داشته و همه روزه در مفردات و مرکبات معانی با استعاره و تمثیل نمونه هایی از وی به وجود می آوریم. و می دانیم که این کار بیهوده نبوده و در به کار بردن این سلیقه و پیمایش این راه، غرض و هدفی داریم. و آن همانا تهییج احساسات درونی است که با عمل تشبیه و استعاره به

برای هنرنویسنده و هنرمندی ضروری و مهم تر از چگونگی ظهور این مفاهیم و موضوعات در قالبهای ادبی است. پیش از آغاز به بحث لازم است مقدماتی را به عنوان پایه و اساس حکم ها و نظریه ها مطرح کنیم. زیرا این، مانع اظهار نظرهای شخصی و وهمی و خیالی خواهد شد.

دست می‌آید و در حقیقت، عمل تشبیه [] به منزله یک معادله است که در میان مشبه و مشبه به (دو طرف تشبیه) انجام می‌گیرد که با ملاحظه خواص و اوصاف مشبه به احساسات درونی بیدار شده و یک سلسله معانی احساسی به سوی مشبه اضافه نماید و از این تمثیل احساسی نتیجه عملی گرفته شود مثلاً رخسار ماه را تصور نموده و احساس درونی تازه را بروی احساس مهرآمیزی که نسبت به معشوقه داریم گذاشته و آتش مهر را تیزتر کنیم یا اندام مهیب و جرئت و صلابت شیر را اندیشیده و احساسات تازه را به سیمای خیالی مردی جنگجو بار نموده و موفقیت شجاعتش را در دل تحکیم نماییم.

و همچنین عمل استعاره به منزله نتیجه معادله و تبدیل است که مشبه به را به جای مشبه گذاشته و نتایج بالا را مستقیماً و بی مقایسه به دست آوریم. اکنون اگر دانشمندی که از نقطه نظر واقع بینی به تمیز مطابقت و عدم مطابقت مفاهیم و تشخیص صدق و کذب قضایا می‌پردازد با این مفاهیم و قضایای استعاری روبه‌رو شود البته مفردات آن‌ها را غیر مطابق با مصداق و مرکبات و قضایای آن‌ها را کاذب تشخیص خواهد داد. زیرا مطابق خارجی کلمه شیر جانور درنده می‌باشد نه انسان و مطابق واژه ماه کره‌ای است آسمانی نه خوبروی زمینی. و به همین مقیاس . . . چنان که اگر کلمه شیر یا ماه را بی عنایت مجازی در مورد سنگ به جای واژه سنگ استعمال کنیم غلط خواهد بود (بی مطابقت) یا اگر بگوییم «گاهی که آفتاب بالای سرما می‌باشد شب است» دروغ خواهد بود (بی مطابقت) ولی دانشمند مزبور میان این دو نوع غلط و دروغ فرقی خواهد دید و آن این است که غلط و دروغ واقعی اثری ندارد ولی غلط و دروغ شاعرانه آثار حقیقی دارد. زیرا تهییج احساسات درونی و آثار خارجی مترتب به احساسات درونی را به دنبال خود دارد. بسیار اتفاق افتاده که شنیدن یا به فکر سپردن معنای استعاری یک شعر آشوب و شورش‌هایی را در جهان برپا کرده و به راه انداخته که خانه و کاشانه‌هایی را به باد داده و زندگی‌هایی را به دست مرگ سپرده یا به عکس ناچیزهایی را چیز نموده و بی ارزش‌هایی را ارزش داده. تاریخ از این گونه حوادث بسیار به یاد دارد. این نظریه دانشمند واقع بین بود.

۱- این معانی وهمیه در ظرف توهم مطابق دارند اگر چه در ظرف خارج مطابق ندارند یعنی در ظرف تخیل و توهم. مثلاً انسان مصداق شیر یا ماه است اگر چه در ظرف خارج چنین نیست یعنی در پندار حدشیر یا ماه به انسان داده شده اگر چه در خارج از آن یک موجود دیگری است.

۲- این مصداق تازه دارای این حدود هستند تا جایی که احساسات و دواعی موجودند و با از میان رفتن آنها از میان می‌روند و با تبدیل آنها متبدل می‌شوند. چنان که مثلاً می‌توان روزی یک فرد انسان را از روی احساسات ویژه شیر تصور کرد و روزی دیگر به واسطه بروز احساسات دیگری موش قرار داد، پس این معانی قابل تغییر می‌باشند و با تبدل عوامل

وجودی خود (احساسات درونی) متبدل می‌شوند.

۳- هر یک از این معانی وهمی روی حقیقی استوار است. یعنی هر حد وهمی را که به مصداقی می‌دهیم مصداق دیگری واقعی نیز دارد که از آن جا گرفته شده مثلاً اگر انسانی را شیر قرار دادیم یک شیر واقعی هست که حد شیر از آن او است.

۴- این معانی وهمی در عین حال که غیر واقعی هستند آثار واقعیه دارند. پس می‌توان گفت اگر یکی از این معانی وهمیه فرض کنیم که اثر خارجی (مناسب با اسباب و عوامل وجود خود) نداشته باشد از نوع این معانی نبوده و غلط حقیقی یا دروغ حقیقی خواهد بود (لغو - بی اثر) پس این معانی هیچ گاه لغو نخواهد بود.

۵- این عمل فکری را طبق نتایج گذشته می‌توان تحدید کرده و گفت عمل نامبرده این است که با عوامل احساسی حد چیزی را به چیز دیگری بدسیم به منظور ترتیب آثاری که ارتباط با عوامل احساسی خود دارند.

۶- این ادراکات و معانی چون زاینده عوامل احساسی هستند دیگر ارتباط تولیدی با ادراکات و علوم حقیقی ندارند و به اصطلاح منطق یک تصدیق شعری را با برهان نمی‌شود اثبات کرد و در این صورت برخی از تقسیمات معانی حقیقیه در مورد این معانی وهمیه مثل بدیهی و نظری و مانند ضروری

و محال و ممکن جاری نخواهد بود.

۷- ممکن است این معانی وهمیه را اصل قرار داده و معانی وهمیه دیگری از آن‌ها بسازیم و به واسطه ترکیب و تحلیل کثرتی در آنها پیدا شود (سبک مجاز از مجاز).

چیزی که هست این است که اصول اعتبارات عمومی پیوسته زنده و سرگرم ادامه فعالیت بوده تنها موارد و مصداق آنها جایجا می‌شود و جامعه بشری پیوسته به پیشرفت خود در استخدام و استفاده از ماده ادامه داده و سرگرم توسعه و رفع تضییقات زندگی بوده و هر روز صحنه زندگی دیروزی خود را عوض می‌کند و این لازمه برخورد و فعل و انفعالی است که اصول اعتبارات در همدیگر دارند. و از این بیان نتیجه گرفته می‌شود: تغییر اعتبارات خود یکی از اعتبارات عمومی است.

تغییر اعتبارات را در بخش های زیر می توان تلخیص کرد:

۱- منطقه های گوناگون زمین که از جهت گرما و سرما و دیگر خواص و آثار طبیعی مختلف می باشد تأثیرات مختلف و عمیقی در طبایع افراد انسان داشته و از این راه در کیفیت و کمیت احتیاجات تأثیر به سزایی می کنند و همچنین در احساسات درونی و افکار و اخلاق اجتماعی، و در پیرو آنها ادراکات اعتباری آنها از هم جدا خواهد بود. مثلاً احتیاجات گرما و سرمایی منطقه استوایی نقطه مقابل احتیاجات منطقه قطبی بوده و از همین جهت از حیث تجهیزات، مختلف می باشند. در منطقه استوایی در اغلب اجزاء سال برای انسان یک لنگ که به میان بینند لازم و زیاده بر آن خرق عادت و شگفت آور بوده و قبیح شمره می شود و در منطقه قطبی درست به عکس است. اختلافات فاحشی که در افکار اجتماعی و آداب و رسوم سکنه منطقه های مختلفه زمین مشهود است بخش مهمی از آن ها از همین جا سرچشمه می گیرد.

و همچنین محیط عمل نیز در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل می باشد. مثلاً یک نفر باغبان با یک نفر بازرگان یا یک نفر کارگر با یک نفر کارفرما از جهت روش فکری یکسان نیست زیرا احساساتی که مثلاً سبزه و آب و درخت و گل و بهار بوجود می آورند غیر از احساساتی است که مال التجاره و دادوستد لازم دارد و اختلاف احساسات اختلاف ادراکات اعتباریه را مستلزم می باشد.



۲- کثرت ورود یک فکر به مغز انسان نصب العین گردیده و نتواند از نظر دور داشته و به غیر او توجه کند و البته در این صورت خواهی نخواهی یک فکر، منطقی و صحیح و خوب به نظر خواهد آمد و خلاف وی به خلاف وی و در این صورت، توارث افکار - تلقین - اعتیادستریت، در تثبیت و تغیر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی را بازی خواهد کرد.

۳- ما تردید نداریم که با قریحه تکامل پیوسته بر معلومات خود می افزاییم و خلاصه در اثر اینکه نخستین روزهای یگانگی به جهان ماده معلومات زیادی از نیاکان خود بطور توارث دریافت داشته و پایه پیشرفت های آینده خود قرار می دهیم دایره علوم روز بروز در توسعه است و هر چه توسعه پیدا کند از

مزایای طبیعت به واسطه تطبیق عمل، استفاده های بیشتر و کامل تری نموده و طبیعت سرکش را بهتر بخود رام می کنیم و از این روی مفهوم «باید و نباید و خوب و بد» و نظایر آنها پیوسته هم آغوش تغییر می باشد. مثلاً دو فرد انسان فرض کنیم که یکی از آنها (انسان امروز) در یکی از تالارهای کاخی زیباروی کرسی زیبای خود نشسته و فاخرترین لباس را که با آخرین مدل روز دوخته شده باشد پوشیده و در مقابل میزی که روی آن خوراک های رنگارنگ چیده شده قرار گرفته باشد. و دیگری (انسان اولی) روزگار شیرین خود را در شکاف کوهها با گیاه بیابانها و میوه جنگلها می گذراند. باسنجشی که در میان این دو فرد به عمل بیاوریم روشن خواهد شد که انسان چه بسیار بایستنی ها را ترك گفته و خوب ها را بد شمرده تا بعد امروزه رسیده. انسان هیچگاه از فکر خوب و بد دست بردار نیست ولی پیوسته با پیشرفت زندگی، بد را خوب و خوب را بد می شمارد زیرا هیچگاه زندگانی دیروزی با احتیاجات امروزی وفق نمی دهد.

اگر در معلومات اعتباری تأمل نماییم خواهیم دید که حال ادراکات اعتباری در تولید و استنتاج مانند حال علوم حقیقی می باشد. مثلاً ما نسبت و وجوب را (باید) از نسبت ضرورت خارجی که در میان علت و معلول خارجی است گرفته ایم و عامل اصلی این اعتبار همین بود که دیدیم فعل با قوه فعاله ارتباط داشته و به ایده آل (مصلحت) قوه نامبرده مشتمل می باشد و البته این وجوب اعتباری مانند وجوب حقیقی میان یک فاعل و یک فعل تحقق پیدا می کند (وجوب تعینی به اصطلاح فن اصول) ولی پس از انجام این امر چون گاهی می بینیم که دو فعل مختلف در اشتغال بر مصلحت یکسان می باشند وجوب نامبرده را میان قوه فعاله و میان یکی از دو فعل (لاعلی التعمین) اعتبار می کنیم و در نتیجه وجوب تازه به نام وجوب تخیری پیدا می شود.

و همچنین همه یا بیشتر تغییراتی که در لغات مختلفه پیش آمده و به طور غیرقابل احتراز دامگیر کلمات و الفاظ می شود از این راه است زیرا ما لفظی را که وجود لفظی معنای خودش قرار می دهیم پس از چندی که استعمال می کنیم قریحه مسامحه کاری ما با اتکاء به قاعده لزوم انتخاب اخف و اسهل لفظ دیگری را که شبیه وی بوده و به زبان آسان تر است بجای او گذاشته و کم کم لفظ اولی را به دست فراموشی می سپارد (چون واژه وَرْخ بجای برخیز و پاش - بجای بپای شو) و باید دانست که تغییرات دیگری نیز بجز تغییرات سه گانه نامبرده می توان پیدا کرد ولی نوع تغییرات بهمان بخش های سه گانه نامبرده منتهی می گردد.

و نیز روشن است که تغییرات سه گانه نامبرده گاهی به واسطه امتزاج های مختلفه و آمیزش های گوناگون که میانشان پیدا شود یک سلسله نتایج ترکیبی نیز می دهد و اینگونه تغییر در میان آداب و رسوم اجتماعی امثله زیادی دارد و شاید کمتر موردی بتوان پیدا کرد که عوامل مختلفه تغییر در وی



تأثیری نکرده باشد و از منبع های گوناگون سرچشمه نگرفته باشد.

همان طور که علامه اشاره فرموده اند، اشخاص در پندار خود حد چیزی را به چیز دیگر می دهند و استاد شهید مطهری در پاورقی مقاله «ادراکات اعتباری» چنین توضیح می دهند.

تغییر و تبدل افکار و تصورات اعتباری چه در اعتباریات اخلاقی و چه در اعتباریات اجتماعی و چه در اعتباریات شعری زیاد است و اصول کلی این تغییرات به تدریج در طی خود مقاله خواهد آمد. از همه متغیرتر و آنی تر اعتباریات شعری است که شاید نتوان تحت ضابط کلی درآورد. شاعر از آن جهت که شاعر است و سر و کارش از طرفی با احساسات و از طرفی با قوه متخیله است جهان را و آنچه در آن است همواره با نیروی تخیل و با عینک احساسات و تمایلات مخصوص خود می بیند. قضاوت های شاعرانه در مورد هر چیزی همواره از روابط معنوی شاعر و آن چیز حکایت می کنند نه از اوصاف واقعی نفس الامری آن چیز و به عبارت دیگر افکار شاعرانه انعکاس واقعیت خارجی نیست بلکه انعکاس احساسات درونی خود شاعر است. احساسات درونی شاعر به حسب اوضاع و احوال، مختلف است و از این رو قضاوت های شاعرانه دستخوش همین اختلافات است به خلاف قضاوت های عقلانی و نظری که از نفوذ این عوامل آزاد است. شاعر تحت تأثیر احساسات ویژه و نیروی تخیل، کوهی را کاه و کاهی را کوه می بیند. در یک حال چیزی را در کمال حسن و زیبایی و در حال دیگر همان چیز را در نهایت زشتی و ناهنجاری می بیند و همچنین...

اعتبارکننده را باید در نظر گرفت. مثلاً اگر اعتبار، اعتبار خیالی و وهمی است مصالح و اهداف آن قوه را باید در نظر گرفت و اگر اعتبار، اعتبار عقلی است مصالح و اهداف آن قوه را باید در نظر داشت و همچنین فرق است بین اعتبارات قانونی یک نفر بشر و اعتبارات قانونی که بوسیله «وحی الهی» تعیین می شود».

نکته اساسی دیگری که علامه در متن مقاله آورده اند این است که: به هر حال قوای فعاله ما احساساتی درونی در ما ایجاد می کنند. ما انجام دادن افعال قوای خود را دوست داشته و می خواهیم و حوادث و وارداتی که با قوای ما ناجورند دشمن داشته و نمی خواهیم یا در مورد آن ها افعال مقابل آنها را دوست داشته و می خواهیم. چون اعتبارات عملی مولود یا طفیلی احساساتی هستند که مناسب قوای فعاله می باشند و از جهت ثبات و تغیر و بقاء و زوال تابع آن احساسات درونی اند و احساسات نیز دو گونه هستند: احساسات عمومی لازم نوعیت نوع و تابع ساختمان طبیعی چون اراده و کراهت مطلق و مطلق حب و بغض - و احساسات خصوصی قابل تبدل و تغیر. از این روی باید گفت اعتباریات عملی نیز دو قسم هستند:

- ۱- اعتباریات عمومی ثابت غیر متغیر مانند اعتبار متابعت علم و اعتبار اجتماع و اختصاص (چنانکه بیان خواهیم نمود).
- ۲- اعتباریات خصوصی قابل تغیر مانند زشت و زیبایی های خصوصی و اشکال گوناگون اجتماعات.

انسان می تواند که هر سبک اجتماعی را که روزی خوب شمرده روز دیگر بد بشمارد ولی نمی تواند از اصل اجتماع صرف نظر نموده و یا اصل خوبی و بدی را فراموش نماید.

پس اعتباریات عملی بردو قسمند: اعتباریات ثابت که انسان از ساختن آنها ناگزیر است - و اعتباریات متغیره.

آنچه بیانات گذشته تاکنون نتیجه داده است: انسان یا هر جانور زنده، میان خود (قوای فعاله) و میان حرکات حقیقی و خواص و افعال اختیاری خود اجمالاً یک سلسله ادراکات و

تأثیری نکرده باشد و از منبع های گوناگون سرچشمه نگرفته باشد.

همان طور که علامه اشاره فرموده اند، اشخاص در پندار خود حد چیزی را به چیز دیگر می دهند و استاد شهید مطهری در پاورقی مقاله «ادراکات اعتباری» چنین توضیح می دهند.

تغییر و تبدل افکار و تصورات اعتباری چه در اعتباریات اخلاقی و چه در اعتباریات اجتماعی و چه در اعتباریات شعری زیاد است و اصول کلی این تغییرات به تدریج در طی خود مقاله خواهد آمد. از همه متغیرتر و آنی تر اعتباریات شعری است که شاید نتوان تحت ضابط کلی درآورد. شاعر از آن جهت که شاعر است و سر و کارش از طرفی با احساسات و از طرفی با قوه متخیله است جهان را و آنچه در آن است همواره با نیروی تخیل و با عینک احساسات و تمایلات مخصوص خود می بیند. قضاوت های شاعرانه در مورد هر چیزی همواره از روابط معنوی شاعر و آن چیز حکایت می کنند نه از اوصاف واقعی نفس الامری آن چیز و به عبارت دیگر افکار شاعرانه انعکاس واقعیت خارجی نیست بلکه انعکاس احساسات درونی خود شاعر است. احساسات درونی شاعر به حسب اوضاع و احوال، مختلف است و از این رو قضاوت های شاعرانه دستخوش همین اختلافات است به خلاف قضاوت های عقلانی و نظری که از نفوذ این عوامل آزاد است. شاعر تحت تأثیر احساسات ویژه و نیروی تخیل، کوهی را کاه و کاهی را کوه می بیند. در یک حال چیزی را در کمال حسن و زیبایی و در حال دیگر همان چیز را در نهایت زشتی و ناهنجاری می بیند و همچنین...

در امور اعتباری رابطه بین دو طرف قضیه همواره فرضی و قراردادی است و اعتبارکننده، این فرض و اعتبار را برای وصول به هدف و مصلحت و غایتی نموده و هر گونه که بهتر او را به هدف و مصلحت منظور وی برساند اعتبار می کند. یگانه مقیاس عقلانی که در اعتباریات به کار برده می شود لغویت و عدم لغویت اعتبار است و البته در این جهت خصوصیت



علمی را ساخته و توسیط می نماید.

ولی آیا آنها را چگونه ساخته؟ و آنها چه انقسامات و احکامی دارند؟ و آنها چگونه با خواص و افعال حقیقی انسان ارتباط پیدا می کنند؟ پرسشهایی هستند که هنوز پاسخ تفصیلی آنها داده نشده، اگرچه شالوده سخن در بیان گذشته ریخته شده.

چنانکه از بیان گذشته دستگیر می شود قوای فعاله انسان چون فعالیت طبیعی و تکوینی خود را روی اساس ادراک و علم استوار ساخته ناچار است برای مشخص کردن فعل و مورد فعل خود یک سلسله احساسات ادراکی چون حب و بغض و اراده و کراهت بوجود آورده و در مورد فعل به واسطه تطبیق همین صور احساسی متعلق فعالیت خود را از غیر آن تمیز داده و آنگاه مورد تطبیق را متعلق قوه فعاله قرار داده (معنای بایستی را به وی داده - و جوب میان خود و میان او گذشته) و فعل را انجام دهد و آزمایش ممتد در افراد انسان و سایر جانوران زنده همین نظر را تأیید می کند.

ادبیات داستانی یکی از حوزه های بسیار گسترده و فراگیر هنر است. زیرا الفاظ که قراردادهای انتقال مفاهیم هستند، شایع ترین و سهل الوصول ترین وسیله برای تبادل افکار و اطلاعات و احساسات و ادراکات بشرنند. ادبیات عهده دار «بیان هنری» مفاهیم و مقاصد انسانی است.

در نتیجه هروجدان آگاهی اذهان می دارد که هنر تنها انتقال، ادراکات و احساسات نیست بلکه چنانچه این ادراکات و احساسات با صورت زیبایی لفظ و توصیف زیبا همراه گردد، «بیان هنری» تحقق خواهد یافت و به بیانی دیگر زیبایی لفظ و توصیف شرط هنر است. چنانچه زیبایی در الفاظ و توصیفات - که به مدد استعارات و تشبیهات و نمادها تحقق می یابد - از ادبیات متزع گردد، چیزی بنام هنر باقی نخواهد ماند.

«شناخت قالب بیان» در ادبیات داستانی و چگونگی ربط موضوعات به این قالب و شیوه ظهور زیبایی در این حیطه از اساسی ترین مسائلی است که آگاهی های دقیق و منسجمی

طلب می کند. زیرا هنرمند به معنای «ادیب داستان نویس» بدون شناخت فلسفی این مقولات، مشکل تواند که در پدید آوردن اثری هنرمندانه در این حیطه به توفیقی قابل اعتناء نایل شود.

ابتدا اشاره ای موجز به چگونگی شکل گیری الفاظ خواهیم داشت. و سپس به چگونگی ظهور موضوعات در ادبیات داستانی می پردازیم.

ماده بیان در قالب ادبیات داستانی لفظ است. لفظ ماده ای محسوس است که واسطه ای برای انتقال مکنونات و مقاصد بشری است.

آدمی مخفی است در زیر زبان^(۳)

این زبان پرده است بر درگاه جان

چون که بادی پرده را درهم کشید

سر صحن خانه شد بر ما پدید

کاندر آن خانه گهر یا گندم است

گنج زر یا جمله مار و کژدم است

گوش دلالت و چشم اهل وصال

چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال

(«مثنوی معنوی»، کلاله خاور، دفتر دوم، صفحه ۹۲)

در مبحث الفاظ^(۴) چنین آمده است که:

خط یا (علامت مکتوب - خط های الفبایی) بر لفظ (یا علامت

ملفوظ) دلالت دارد، و لفظ بر افکار و معانی ذهنی، و آن افکار

و صورت ذهنی بر اشیای خارج:

خط (= علامت کتبی = وجود کتبی)

↓

لفظ (= علامت صوتی = وجود لفظی)

↓

معنی (= صورت ذهنی = وجود ذهنی)

↓

شی خارجی (وجود خارجی = وجود عینی)

لفظ، نماینده و نشانه معنی است و تصورات و تصدیقات و

تفکرات و استدلالات به وسیله آن بر دیگران معلوم می شود.